

مسلم آمد یار مرا دل افروزی  
چه عشق داد مرا فضل حق، زهی روزی  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۳۰۷۴

غزل شماره ۳۰۷۴ از دیوان شمس مولانا:  
بیانی صادق و مسلم از بخشش و خرد زندگی.  
شناسایی و تشخیص امر مسلم حضور، از امر محال ذهن.

گر صادق صدیقی در غار سعادت رو  
چون مرد مسلمانی، بر ملک مسلم زن  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۷۵

امر مسلم، سعادت تمرکز داشتن روی خود و حفظ آن است. امر مسلم، صداقت و قاطعیت مرکز عدم و ارتعاش آن بصورت صبر و پرهیز و شکر است.

امر مسلم مرکزی خالی از مقاومت و قضاوت و خالی از آلودگی دردهایی چون غم و استرس است.  
امر مسلم وعده روزی از آسمان درون و خلاقیت و آفریدگاری از مرکز عدم است.  
اما امر محال، جستجوی زندگی و شادی و خوشبختی از همانیدگیهاست.

فضل حق، با آنکه او کژ می‌تند  
عاقبت زین جمله پاکش می‌کند  
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت شماره ۱۹۵

فضل حق، بخشش بی‌نهایت زندگی در حفظ و نگه داری پاکیزگی مرکز عدم از هر گونه آلودگی همانیدگی و حفاظت از ضرر و زیان‌های ذهن است.

فضل حق، طلب حفظ مرکز عدم است.

گر صادق صدیقی در غار سعادت رو  
چون مرد مسلمانی بر ملک مسلم زن  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۷۵

طلب حقیقی، سبب تمرکز روی خود و جذب نشدن به اتفاقات و جدی نگرفتن آن است.  
طلب حقیقی، صبر و شکر و پرهیز را تقویت و انسان را حول محور مرکز عدم حفظ می‌کند.  
صداقت و قاطعیت مرکز عدم چون روز روشن و نیاز به استدلال و دلیل و اظهار وجود ندارد.  
آنچه مسلم است داشتن تعهد و تکرار آموزشهای بزرگان، در شناسایی هر چه بیشتر فرهنگ مخرب ذهن و پرهیز از امر محال ذهن، بسیار موثر و از فضل و دانش حق محسوب می‌شود. فضل و بخششی که وعده زندگی و امری مسلم و قطعی است.

عاشقان را شد مسلم شب نشستن تا به روز  
خوردنی و خواب نی اندر هوای دلفروز  
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۱۹۶

-مریم از اورنج کانتی